

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه عصر (جله دوازدهم)

ختم مفهومی استادانocht ۹۵/۸/۱۵

برای سلامتی خودتان و خانواده‌تان صلواتی بفرستید.

بحث عمل در قرآن در جاهای مختلف و در سوره‌های مختلف ذکر شده است و در برخی جاها بحث محوری، سوره است مثل سوره مبارکه زلزله و قارعه که در آن‌ها به نوعی بحث عمل را پررنگ‌تر می‌بینیم، یا نوعی از عمل را در عادیات می‌بینیم. اگر بخواهیم سوره‌ها را دست بندی کنیم، حداقل به ۴ دسته تفکیک می‌شوند:

۱) کاملاً راجع به "عمل" صحبت شده است. مثل سوره زلزله و قارعه. هر چند که پس زمینه‌شان عمل نیست، اما نوعاً جاهایی که بحث قیامت است راجع به عمل صحبت شده است. این را از کجا فهمیده‌ایم؟ از سوره زلزله و قارعه

۲) جلوه‌ای از "عمل" گفته می‌شود. فهمیدیم که هر جایی که راجع به حساب و کتاب و قیامت است، راجع به عمل صحبت می‌کند و این ایده را به ما می‌دهد که آیات عمل هستند، یا جلوه‌ای یا ویژگی از عمل‌اند. مثلاً در سوره ملک جلوه‌ای از عمل بیان می‌شود، زیرا که احسن عمل دارند مثل سوره کهف. سوره فاطر هم در این دسته قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت که عمل را از منظر خاصی بیان می‌کنند.

۳) برخی سوره‌ها به آسیب شناسی اعمال می‌پردازد که موانع اعمال را بیان می‌کنند مثل سوره‌های فلق و ناس و عبس. مثلاً در "عبس و تولى" می‌گویند که چرا عبوس شدند و دچار فقدان عمل گشتند.

۴) برخی از سوره‌ها فاقد آسیب شناسی‌اند که مقدمات عمل در آن‌ها بیان می‌شود. مقدمات ممکن است حالت انگیزشی داشته باشند، که اتفاقاً این‌ها که انگیزشی هستند از نتیجه و آخر کار شروع می‌کنند. مثلاً سوره نصر؛ اذا جاء نصر الله و الفتح و فسبح ... یا مثلاً فلان اتفاق برای محسنین می‌افتد. و یا اینکه اصلاً علم تولید می‌کند. برای رسیدن به عمل، تولید علم تولید می‌کند.

بسیاری از سوره‌ها در این بخش قرار می‌گیرند که در واقع مقدمات عمل را فراهم می‌کنند. همینطور که سوره‌ها را مرور می‌کنیم مثل طارق و بروج و لیل، جنبه انگیزشی بیشتری دارند و بحث ولایت را مطرح می‌کنند. این‌ها مقدمات عمل‌اند و سوره‌های ولایت نوعاً در این دسته هستند و مقدمات عمل هستند. سوره‌های مائده نیز چنین است.

در سوره‌های بلند که از آخر به اول می‌آییم می‌بینیم که عمل خالص نیست. دسته بندی باید در جزء ۳۰ باشد.

سوره‌ها ریتم و آهنگ‌های عمل متفاوتی دارند. به میزانی که راجع به عمل یا جلوه‌ای از عمل یا آسیب یا مقدمه است، فصل‌ها را می‌توان در نظر گرفت. این‌ها می‌توانند روشی در تدبیر باشند. یعنی بر اساس مقدمه عمل تا خود عمل که ممکن است تقسیم بندی بر اساس ساختار وجودی باشد.

می‌گوییم بطور کامل راجع به عمل، جلوه‌ای از عمل، مقدمه‌ای از عمل یا آسیب شناسی عمل. این خودش یک دسته بندی می‌تواند برای تمام سوره‌ها باشد و بر این اساس سوره‌ها آهنگ پیدا می‌کنند.

شما هر سوره‌ای که کار می‌کنید، به نسبت عملش و اعمالی که به طور مستقیم توصیه شده است، آسیب آن عمل و جلوه‌های آن عمل و مقدماتش را متوجه می‌شوید.

بنابراین اعمال و دسته بندی‌ها متنوع خواهند شد.

پس بر اساس سوره‌های جزء ۳۰ دسته بندی‌هایی پیدا می‌کنید و با آن‌ها وارد قرآن می‌شوید. یعنی هر سوره‌ای باید در این ۴ دسته جا بگیرد و اگر در این دسته‌ها جا نگیرند باید دسته‌ای در یگر در نظر گرفته شوند.

سوره‌های جزء ۳۰ بیشتر تک موضوعی هستند و راجع به همان توضیح داده شده است. بنابراین دسته بندی‌شان مشخص است. وقتی سوره قارعه را می‌خوانید متوجه می‌شوید که بحث "خفت" و "ثقلت" عمل در قیامت است و موضوعش همین است.

قیامت وقتی است، که همه عمل و همه انسان است. جای خالی ندارد. یعنی اگر می‌گویند هر "لا اله الا الله" یک درخت است، یعنی هر صدور "لا اله الا الله" غرس درخت است. این‌ها تبدیل به خروجی می‌شود. درخت ممکن

است که متفاوت باشد ممکن است که میوه باشد یا ... هر کسی دلش می‌خواهد درختش خار و گز و .. نباشد، باید "لا اله الا الله" ش را زیبا بگوید.

البته کسی که گیاه‌شناسی و آناتومی را می‌دانند همه نوع درخت برایشان جالب است.

درخت طاع، یک درخت بیابانی است که شبیه یک بچه‌ای است که موهایش را شانه نکرده است و عمدتاً هم قدش کوتاه است. ما یک بار یک برشی به برگ این درخت زدیم، خیلی جالب بود، در برگش نمای ریشه و ساقه آن موجود است. یعنی برگش شبیه برگ و ریشه و ساقه است. از هر برگی جالب‌تر است. این درخت به نسبت بیابان طیب است و به نسبت شهر خیث است.

برخی دعاها هستند مثل این دعا، که از عمل شروع کرده‌اند و ویژگی‌های عمل را بیان کرده‌اند. این را نه به خاطر تدبیر در دعا بلکه چون می‌خواهیم با دعا شروع کنیم بیان کردم. دعایش مستقیم است و بالا و پایین به اصطلاح ندارد.

در دعا ویژگی‌های عمل را مطرح می‌شود:

«ق، الكتاب العتیق الغروی دُعَاءُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَسِّرْ لِي الْأَعْمَالَ الَّتِي تُحِبُّهَا وَ تُحِبُّ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعْنِي عَلَيْهَا وَ اصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَ تَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعْنِي عَلَيَّ تَرْكُهَا اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطَّرِيقِ إِلَيْكَ وَ أَسْهَلِهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ أَعِزَّنِي بِالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِلَا ضَرُورَةٍ وَ أَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِلَا غَفُوبَةٍ وَ أَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِلَا مُصِيبَةٍ وَ أَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِلَا كَرَاهِيَةٍ اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَا بِمَعْسُورِهَا وَ اجْعَلْ لِي فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَجَّهْنِي لِلْخَيْرِ وَ يَسِّرْ لِي لَهُ وَ أَعْنِي عَلَيْهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَ ارزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَ لَكَ ذَاكِرًا وَ لَكَ حَامِدًا وَ إِلَيَّ طَاعَتِكَ عَامِدًا وَ بِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَ عَن سَخَطِكَ نَائِبًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ احْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيَّ وَ لِدِهِ الْحَسَنِ النَّقِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا وَ

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۱

دعایش نام ندارد، ولی جایی دیده‌ایم دعای مکارم الاخلاق و در این صحیفه فاطمیه دیده‌ام، "دعایی در طلب حیات طیبه و آسانی امور"

- سهولت در عمل (عسر و یسر): حالت‌ها
- اعانت: کمک‌ها
- صرف عن: یعنی انصراف به حالت کمک: کمک‌ها
- محبت و کراهت: غایت‌ها

این‌ها به عنوان غایت‌ها و کمک‌ها و حالت‌ها می‌توانند تقسیم شوند.

عمل و ترک (اجتناب) مهم می‌شود.

"أَعْنِي عَلَيْهَا وَاصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَتَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَاعْنِي عَلَيَّ تَرْكِيهَا": این عمل باید سبب وصال شوند. انگیزه عمل، وصال است.

می‌توانید در تعریفان بگویید، عمل امکانی است که در اختیار نوع انسان قرار دارد تا فاصله خود را نسبت به پروردگارش جبران کند و سبب وصال شود.

بنابراین عمل، امکانی است که خداوند در اختیار نوع انسان قرار داده تا سبب کم کردن فاصله او با خدا شود.

نکته: نیت، درون عمل قرار می‌گیرد و عمل بدون نیت معنا ندارد.

"اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطَّرِيقِ إِلَيْكَ وَأَسْهَلِهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ اعِزَّنِي بِالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِمَا ضَرُورَةٌ

وَأَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِمَا عُقُوبَةٌ وَأَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِمَا مُصِيبَةٌ وَأَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِمَا كَرَاهِيَةٌ"

^۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۲، ص: ۴۰۷

برای عمل لباس‌های مختلفی پیدا می‌شود. یکی ثواب می‌یابد، این ثواب، لباس تشخیصی است که به عملی پوشانده می‌شود و او را بالا می‌برد و مجلس نشین‌اش می‌کند. شما وقتی می‌خواهید به میهمانی بروید، لباس تشخیص برای آن میهمانی می‌پوشید. ما می‌گوییم ثواب ولی در اصل، ادب، محدوده و تشخیص به زندگی مان می‌دهد.

اختیار برای عمل پیدا می‌شود.

از آخر به سر گفته است. اول نتیجه، که وصل است، نتیجه بعدی ثواب، نتیجه اولی و ویژگی خود آن عمل ادب است. ویژگی ذاتی، ویژگی به نسبت انسان اختیار است.

ویژگی عمل آن است که ایجاد وصل می‌کند. لباسی از پاداش بر تن دارد. محدوده‌ای زیبا در بردارد و از مصدری به نام خیرگزینی صادر می‌شود.

اگر کسی بتواند در این عالم تعریفی از عمل به چنین نحوی داشته باشد، باید به او جایزه داد!

انقطاع عمل بلا ضروره یعنی پیوسته باشد.

"وَ أَحْسِنُ لِيَ الْإِخْتِيَارِ بَلَا كَرَاهِيَةٍ...."

این‌ها در کلمات اول و آخرش بسیار دقت شده است. یعنی این‌ها به هم می‌چسبند. هر سری به آخر بعدی می‌چسبند.

اگر کسی مصیبت زده باشد، اختیارش مختل می‌شود. کسی که عقوبت زده باشد ثوابش دچار خدشه می‌شود.

در اینجا واقع یک آسیب شناسی دارد.

قطع شدن، دچار عقوبت شدن، دچار مصیبت شدن و.. آسیب هاست.

"اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَأَبْتَعُورَهَا"

"خر": اجوب یابی است. مثل بیع است. خار یخیر، خر شده است. "خر لی" یعنی من را خیرگزین کن.

"اللَّهُمَّ وَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ"

توجهم را به سمت خیر ببر.

"وَيَسِّرْ لِي وَأَعِنِّي عَلَيْهِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَ لَكَ ذَاكِرًا وَ لَكَ حَامِدًا وَ إِلَى طَاعَتِكَ عَامِدًا وَ بِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَ عَنِ سَخَطِكَ نَائِيًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ"

از اول دعا تا آخر روی سهولت کار می شود مثل سوره مبارکه لیل.

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ"

بسم الله الرحمن الرحيم... وسط دعا، بسم الله می گویند. این هم از شگردهای حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. یعنی تمام صحبت هایی که کردیم، قبل الباء است و بقیه بعد از باء است.

با "انی اسئلك...." فضا عوض می شود.

"وَ احْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا"

به سمت نتیجه می رود.

ریزش صلوات و صوت های دعایی که تو بندگان را خواندی و هم آنهایی که آنها تو را خواندند.

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ": چگونه می تواند باشد که چنین تجزیه ای بتواند کسی داشته باشد، از اینکه اقبال لیل و ادبار نهار باشد.

چه زمانی می آید که انسانها قدر این فرازا را بدانند.. یعنی شب و روز را چنین ببیند. یعنی بپرسیم که الان چه ساعتی است، بگوید، ساعه اقبال الیل.....

"اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيَّ وَوَلَدِهِ الْحَسَنِ النَّقِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ": برای تک تک اهل بیت و صف تعیین می کنند.

اینها جایگاه عمل و مقام عمل است.

می شود مقام امامت. مقام امامت، مقام عمل است.

الْحَسَنُ التَّقِيُّ

التَّقِيُّ: یعنی هر آن چه که از تقوا می‌خواهید، ببیند امامش حسن است.

ظاهرش صلوات است، مثل بقیه صلوات‌ها.

این جا از پیامبر شروع نمی‌کنند و به خوبی مشخص است که از امامت شروع کرده‌اند.

قسمت اول ظرف عمل بود، و این قسمت قبله عمل را مشخص می‌کند. صلوات‌ها یعنی آن ظرف‌ها را گسترش بده.

صلوات یعنی ما را به رحمت بی‌نهایتی که به محمد و آل محمد بخشیدی، وسعت ببخش و خیرت را به ما برسان.

توجه دو جایگاه دارد. توجه امکاناتی و مقدماتی است که مقدمه عمل را تعیین می‌کند و توجه دوم جایگاهی است

و جهت عمل را مشخص می‌کند. اگر عمل توجه بهجهت نداشته باشد، "هباء منثورا" می‌شود.

امیرالمومنین

یعنی هر کسی که مومن است، امیرش علی (علیه السلام) است. یعنی باید از ولایت مطلقه امیرالمومنین تبعیت کند.

الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ

الحسين الشهيد هم می‌تواند شهید در نظر بگیرد و هم شهادت سوره بروج. یعنی هر کسی شاگرد اول است، همه را

با مصداق او می‌سنجند. مثال هزینه کردن در عمل، امام حسین (علیه السلام) است، یعنی شما چه چیزی را در راه

عمل تان هزینه می‌کنید.

چرا تقی را به حسن نسبت دادند؟ چون معرکه فتنه‌تر از عاشورا بوده است. ملائک عمل در فتنه، تقوا است.

عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ

در عبادت علی ابن الحسین زین العابدین، یعنی شاخص عبادت امام سجاد(علیه السلام).

و مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ

امام باقر شکافنده علم است یعنی ملاک علم این است که تفصیل دهد و فصل ایجاد کند. یعنی مشکلات و معضلات را باز کند. مثل آب که می شکافد منتها علم نبی را می شکافد. هر آن چه که نبی گفته است را می شکافد و راه کارهای اجرایی می دهد.

این ها قبله اند. قبله یعنی جایگاهی که ما باید خودمان را با آن ها میزان کنیم. خوب است که جهت مان آن سمت باشد.

این ها منجر می شود که هر کسی به زیارت این حضرات رفت، از این منظر نگاه کند. با امام حسن(علیه السلام) با تقوایش بیعت می کنیم، با امام حسین(علیه السلام) از جهت شهادتش بیعت می کنیم.

جهت را باید برای خودمان اجرایی کنیم، تا اینکه عمل هم ایجاد شود.

خواب دیدیم که به مسجدی رفته ایم و پرسیدیم که چگونه قبله اش را برداریم و بیرون بیاوریم؟ و قبله اش را بیرون آوردم.

غرض اینکه ما که نمی توانیم امام حسین(علیه السلام) را با خودمان بیاوریم اما می توانیم جهتش را بیاوریم.

وقتی که از مکه برمی گردیم، ما که نمی توانیم هر روز برویم کعبه و به سمت آن نماز بخوانیم، پس باید جهت کعبه را با خودمان برداریم و بیاوریم.

هر روز که شما به سمت قبله هستید یعنی جهت دارید، یعنی کعبه دارید.

وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِينِ

و جعفر بن محمد صادق الامین: یعنی ازین جا، از امام صادق(علیه السلام) فقه حکومتی و حکومت داری شروع می- شود و امین را برای حاکم به کار می برند. کلمات امین، حفیظ، صدیق و برای حاکم است.

"امین" یعنی کسی که محل ایجاد امن در جامعه است.

زمانی فرد صادق و امین می شود که ملاک حق در جامعه باشد. حیثیتش اجتماعی است. موضع گیری های سیاسی و اجتماعی و جریان های اجتماعی دارد.

جریان سازی از امام صادق(علیه السلام) آغاز می شود.

اینکه بگوییم صادق یعنی راستگو که این به درد کسی نمی خورد! صادق یعنی معیار راستی در جامعه است. تا قبل امام صادق(علیه السلام) نحله های فکری زیادی نبودند اما از همین زمان نحله های زیادی آمد اما امام صادق(علیه السلام) معیار اخلاق، احکام و جریان حق بودند.

اینکه ما هم می گوییم که مکتب ما جعفری است یعنی معیار صداقت و درستی حکومت ما، فقه جعفری است. شما قبل از امام صادق(علیه السلام) معیار حکومتی ندارید زیرا فقه از زمان امام صادق(علیه السلام) تشکیل شد. زمان امیرالمومنین(علیه السلام) علم شکل گرفت اما فقه که علم کاربردی در حکومت است از زمان امام صادق(علیه السلام) شکل گرفته است.

حدود، قصاص، اجرای احکام و همه بر پایه فقه جعفری است.

به همین دلیل است که در اهل تسنن شکاف تا دوره امام صادق اتفاق نمی افتد. مذاهب چهار گانه تسنن از امام صادق(علیه السلام) شکل می گیرد. این به این معنا نیست که امیرالمومنین(علیه السلام) حکومت نکردند. در چهار سال حکومت تشکیل نشد بلکه ۳ تا جنگ تشکیل شد. تنها ۲۲ ماه در جنگ صفین بودند..

حضرت زهرا(سلام الله علیها) برای ائمه وصف هایی را بیان کردند. ما اگر تاریخ هم ندانیم باید برویم ببینیم که چرا جعفر بن محمد صادق(علیه السلام) امین بودند.. حکومتی نکردند اما فقه حکومتی را بیان کردند.

وَ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ

وقتی به اجرا ورود پیدا می‌کنید، آسیب‌هایی مشخص می‌شود. باب الحوائج است یعنی همه موانع دارند. نواقص دارند. همه موانع هر چه هست، مربوط به موسی بن جعفر (علیه السلام) است.

"کظم" یعنی مواجه می‌شود و باید آن را هضم کند. یعنی تکنیکی بکار ببند که آن مانع را درون خودش جبران کند. "کاظم" مقام غافری است که تبدیل زده شده است.

"کاظم" تبدیل سینات به حسنات است. جریانات را حل می‌کند.

برخی می‌گویند که کظم غیض می‌کنند و خشم‌شان را فرو خورده‌اند.. اما این نیست. "کاظم" یعنی قدرت کظم دار، یعنی هضم کننده است. تفاوت هضم و کظم این است که هضم در خودش نگه می‌دارد اما در کظم چیرگی داریم و آن را حل می‌کند.

ما مثل کودکان واژه‌ها را کار می‌کنیم. مثلاً کاظم یعنی یک چیز خوب در مقابل چیزهای بد! این‌ها بچه گانه است. وقتی بیشتر در معنای آن غور می‌شود کاظم یعنی چیز بد را فرو می‌خورد. اما این فرو خوردن یعنی چگونه؟ یعنی آن را متلاشی می‌کند. تمام اتفاقاتی که به وسیله امام کاظم (علیه السلام) بود، کاظمیت بود. جریان پخش شدن سادات در اقصی نقاط دنیا از کاظمیت است. حضرت معصومه (سلام الله علیها) کاظمیت دارد و بدی‌ها را می‌بلعد. هر امامزاده‌ای کار بلعیدن بدی‌ها و متلاشی کردن آن‌ها را دارد.

وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا

امام رضا (علیه السلام) محور خشنودی است، حاکمیت احتیاج به رضایت دارد. حد نصاب و شاخص در عمل صالح، و در رضایت علی بن موسی (علیه السلام) است.

پس من که به زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌روم، چه می‌خواهم؟ شاخص‌های زیارت امام رضا (علیه السلام) را می‌خواهم. چون اغلب مناظرات علمی و سطح بالا، در زمان امام رضا (علیه السلام) اتفاق افتاد. و یک اتفاق بدی افتاد

و آن این که ایشان مجبور است که ولی عهدی یک ولیّ خبیث را بپذیرد. یعنی یک کراهتی ایجاد شده بود. شاخص پذیرش خباثت‌های اجتماعی، برای مصالح اجتماعی در حضرت وجود داشت.

وقتی که شما زندگی می‌کنید، باید دلیل داشته باشید که چرا با وجود برخی بدی‌ها باز هم باید زندگی را ادامه دهید. رضایت به معنای خوشحالی نیست. رضایت به معنای خرسندی و به معنای مجوز داشتن و مجاب شدن است. همین که ولی عهدی مامون را قبول کرد.

همه این‌هایی که می‌گوییم معنای امیرالمومنین است. تفصیل امیر المومنین (علیه السلام) است. امیرالمومنین ۱۱ وجه دارند که در سایر امامان تجلی یافته است.

خداوند برای اعمال انسان امام قرار داد. بنده خودم عمیقاً دیده‌ام، علم امام ندارد.. عمل باید وجه داشته باشد. امام قبله است.

و مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ

"زکی" یعنی قیچی به دست یعنی هرس کننده. یعنی استعدادت را این کار نکن و این کار بکن. ایجاد اصل و فرع به وسیله تزکیه و به وسیله انجام ندادن بسیاری از کارهای دیگر. در هرس تجمیع نیرو و هدایت نیرو می‌کند. برای انجام خیر اولویت بندی می‌کند. کسی که ۱۰ استعداد دارد، باید از ۹ تا بگذرد و یکی را در نظر بگیرد.

غیبت از زمان صادق (علیه السلام) شروع می‌شو یعنی غیبت واقعی از زمان امام صادق (علیه السلام) است. تا قبل از امام صادق (علیه السلام) تقریباً مشخص بود که امام بعدی چه کسی است اما بعد از امام صادق (علیه السلام) امام بعدی مبهم بود، و دشمنان امام شناس‌تر از مردم بودند. علتش این است که، کسی که حکومت به دستش می‌رسد خودش را با همه درگیر نمی‌کند و تنها با کسانی که مانعش هستند مبارزه می‌کند.

در دوران امام رضا (علیه السلام) که امام در زندان قصر مامون بودند. تا اینکه امام حسن عسگری (علیه السلام) در یک شهرک نظامی بودند. شهرک نظامی بود.. نه یکی و دو تا محافظ.

امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) با رجعت تمامی قبله‌های از امام صادق (علیه السلام) به بعد را تجلی می‌دهند.

بین کارهای خیر باید تفصیل داشته باشیم و خوب را از خوب تر تشخیص بدهیم. گاهی مسجد رفتن کار خوبی است اما در خانه ماندن بهتر باشد. باید تفصیل و فهم کار خوب و خوب تر را تمرین کنیم. اینها کار امام جواد(علیه السلام) است.

امام جواد(علیه السلام)، امام تفصیل هستند.

دوستانی که به زیارت عتبات می روند و آنهایی که زیارت هم نمی روند، به نیت همین بحث نگاه کنند.

زیارت امیرالمومنین(علیه السلام) حدود ۱۰ الی ۱۲ تا است. یک مقام جامع دارند. و هر زیارت هم یک طور است و پایه همه شان وصف امیرالمومنین(علیه السلام) است.

قسمت دوم امام حسن و امام زین العابدین و امام صادق(علیهم السلام) است که زیارت نامه هایشان خیلی مختصر است.

امام حسین(علیه السلام) هم زیارت نامه های متعددی به نسبت ایام دارند؛ مثلا عرفه، اربعین، عاشورا و ... یعنی ایام شهادت می دهند! یعنی یک امام حسین(علیه السلام) در ایام غدیر و شب جمعه و شهید و گواه است. مثلا "السلام علیک یا ابا عبدالله" شب غدیر، شب جمعه، شب عید فطر. در زیارت نامه هایشان تناسب با ایام داریم و بین اهل بیت(علیهم السلام)، امام حسین(علیه السلام) هستند که چنین اند.

امام کاظم و امام جواد(علیهم السلام) که با هم هستند، زیارت نامه هایشان معنا می یابند. نوعا از این جا زیارت نامه ها متفاوت از سایر امامان می شوند. امام حسن و امام هادی(علیهم السلام) هم، با هم بودنشان معنا می یابد.

اگر کسی بخواهد نظام امامت را در زندگی اش جاری کند که اعمالش بدون جهت نباشد، زیارت جامعه کبیره را محور زندگی خود قرار دهد، و این شان امام هادی(علیه السلام) است.

امام جواد(علیه السلام) امر جامع تولید می کند. هم واحد تولید می کند. یعنی در جامعه برخی چیزها اولویت می شود و باید به آن پرداخت.

عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ

این دو امام با یک وصف در این دعا آمده‌اند. یا اشتباه است یا اینکه یک لقب را به دو امام داده‌اند. "عسگری" یعنی کسی که عسگر آفریده است. عسگر به معنای لشکر و تجمع سپاه است. یعنی عملیات ساز است. عملیات هم اشکالی ندارد که با دو امام باشد.

وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلْفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

القائم، الخلف. "المهدی" ۳ جهت است. و هر کدام کاری انجام می‌دهد. "القائم" یعنی بلند کننده آنچه که از قبل جا مانده است. یعنی هر چه قبل گفتیم، به وسیله ی او جاری و برپا می‌شود.

"الخلف" یعنی خودش همه‌اش است و مقام جمع است.

"المهدی" هدایت شده است. هدایت شده به سمت ...

مهدی بودن ناظر به اراده الهی برای برپایی دین است.

"المهدی" و "المهتدی" برای امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) آمده است. اسم را روی "المهدی" می‌برند و کار را روی مهتدی بیان می‌کنند. نوعا اسم‌های مشابه ایجاد می‌شود. مهتدی یعنی خودش هدایت کننده است. و انسان‌ها دوست دارند المهتدی باشند و نه المهدی، اما در روایات هر دو این‌ها ذکر شده است. "مهدی" در باطنش معنای هدایت شدن است اما در اصل به معنای به سامان رسیدن است. هدایت ذاتی شدن به معنای "مخلص شدن" است.

ولی باید دانست که مهدی و مهتدی با هم است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) سوره مبارکه ی یونس. این آیه وجه تسمیه هدایت را به خوبی نشان می‌دهد.

در غالب روایاتی که بحث مهدی را بیان می‌کنند، ادامه اش گفته می‌شود که "الذی یملاء الارض قسطا و عدلا"، در واقع به شان ساماندهی او و برچیدن ظلم و فساد او می‌پردازند. صفت فاعلی است و نه مفعولی. او عامل جریان

هدایتی است که خدا برای نوع بشر مقرر کرده است. یعنی مهدی را با مهتدی بودن معنا می‌کنیم. یعنی او کسی است که جریان هدایت الهی برای نوع بشر را رقم می‌زند. از این رو به او مهدی گفته می‌شود. به نظر اصلاً خود هدایت وضعش مفعول فاعلی است! یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مهدی هستند چون هدایت شده‌اند. نه چون در معرض وحی‌ای قرار گرفته است به آن اعتبار مهدی است. به همین دلیل این شاخص در هدایت است. اگر کسی هدایت شد، می‌تواند هدایت کند و کسی که هدایت شود، نمی‌شود که هدایت نکند.

بنابراین وقتی می‌گویند "المهدی" بلافاصله بر فاعلیت آن اشاره می‌کنند.

باید "مهدی" را به گونه‌ای معنا کنید که اسم خاص باشد که جهت خاص برای ما مشخص کند.

ساعت دوم

در مورد بحث امامت ما تقریبا کاری انجام نداده‌ایم.

کتاب‌هایی هم که در این زمینه نوشته شده است اما خیلی کم است. کتاب‌هایی که داریم بیشتر راجع به عصمت امام و.... است اما در مورد نظام امامت من کتابی ندیده‌ام. اگر کسی دیده است بگوید. من در مورد امام دار کردن انسان ها کاری ندیده‌ام. ما خیالمان را راحت کرده‌ایم که یک امام واحدی داریم که روزی می‌آید!

امام که غایب بود پس امامت هم برایمان غایب بود و این موجّه شد! ما به خودمان نگفتیم که اگر امام غایب است قرار نیست که امامت هم غایب باشد..

یک موضوع بسیار مبهم و جدید این است که هیچ عملی نمی‌تواند امام نداشته باشد. یک طرف دیگر قضیه این است که راجع به نقش اهل بیت (علیهم السلام) در غنی سازی این مبحث مطرح است.

پس موضوع اهل بیت و نقش‌شان در اقامه امامت یک بحث مهمی است.

اینکه چرا امام باید ۱۲ تایی باشد؟ آیا همه باید ۱۲ تا امام داشته باشند یا یک امام کافی است؟ اگر باید ۱۲ امام داشته باشیم یعنی باید نسبت به هر امام چه کار کنیم؟..

راجع به این مباحث باید بحث کرد. خودم هم مانده‌ام که چگونه باید این مباحث را بیان کرد. فقط شبهی از این موضوع می‌بینم. نمی‌دانیم چرا این مباحث جاری نمی‌شود! شاید ظرفیت نداریم و دلایلی را نمی‌دانم. شاید در وسع فکری و عملی ما نیست و ما به استطاعت نرسیده‌ایم اما فکر می‌کنم که این حفره بسیار بزرگی است.

خودم را که ارزیابی می‌کردم دیدم که به ظاهر امام داشته‌ام اما واقعا تا الان امام نداشته‌ام.. البته ما از آن آدم‌هایی نیستیم که ناراحت باشیم و بگوییم ای وای امام نداشتم و گریه و زاری و.. می‌گوییم امام نداشتم.. پس باید حالا امام داشته باشم!

خیلی از غم و اندوه‌هایی که در ساحت انسان است، مزاحم فکر انسان است.

حتی داشتیم فکر می کردیم که از یک بزرگواری بخواهیم که بنشیند و راجع به این موضوع تحقیق کند اما کسی را پیدا نکردیم. و خودمان هم فعلا باید کارهای عقب مانده را انجام بدهیم.

امام داشتن یا نداشتن چگونه معنا می یابد؟ هر عملی باید به یک سمتی باشد. اینگونه که هر عملی یک جهت دارد. کسی که امام ندارد، کارهایش درهم است. هم واحد ندارد. هم افزایی نمی کند و دلیل این عدم هم افزایی هم این است که کارها وقتی هم جهت باشد، همدیگر را پوشش می دهد. مثلا وقتی درس می خوانیم، غذا باید پخته شود. کارها مثل چرخ دنده درهم نمی افتد و این سبب می شود که کارهایمان با هم نخواند!

وجود سخط و نارضایتی در زندگی به دلیل بی امامی است. در هر جایی که باشد؛ در خواب و بیداری و حتی خواب دیدن.

خیلی علاقه مندیم که این موضوع واقعا توسط کسی کار شود. از طرفی هم نباید ترسید، کسی که امام ندارد برود تا امام پیدا کند...!

حضرت سلمان (علیه السلام) وقتی که فهمید باید امامی داشته باشد از شهری به شهر دیگر گشت تا امام پیدا کند. امام اینقدر می ارزد که انسان همه زندگی اش را فدای او کند.

ما در عمل باید نشان دهیم که به قربان امام می رویم.. عمل مان اما این را نشان نمی دهد!

عمل مان این قربان کسی بودن را نشان بدهد یعنی چگونه؟ کسی برای بچه هایش زحمت زیادی می کشد اما سختی ها به چشمش نمی آید. یعنی محبت عایق سختی است. همینکه احساس کرد به او فشار می آید محبتش کم شده است. در مورد اصحاب اباعبداللہ (علیه السلام) می گویند که لحظه به لحظه که به شهادت نزدیک می شدند، انرژی بیشتری پیدا می کردند. این محبت است. زندگی با لذت این گونه است. ولی همین قدر که سختی ها شروع شد و انسان گفت وای چرا؟ و وای چقدر؟ این عمل براساس "قربان رفتن" نیست.

ارائه یکی از حاضران جلسه در باب عمل (۱):

عمل صفت می‌گیرد، فاسد و صالح است اما فعل صفت نمی‌گیرد، بنابراین عمل اخص از فعل است.

نتیجه ارائه: عمل بروزی از موجود است که مبتنی بر باور و توجه به نفع (قصد و باور) است. قصدش باور و جهت دارد. براساس قوانین الهی ثبت می‌شود که مستوجب عذاب و پاداش است.

بروزی همراه با قصد که براساس قوانین الهی ثبت شده و مستوجب جزا می‌گردد.

(۱) بروز است

(۲) همراه با قصد است

(۳) براساس قوانین الهی ثبت

(۴) مستوجب جزا می‌گردد

قصددار بودن مبتنی بر درجات است.

قصد را باید کمی باز کنیم. ایشان منظورشان باور درونی و جهت‌گیری در زندگی است. ما برای اینکه به تعاریف حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) برسیم و به التحقیق نزدیک شویم، از واژه قصد استفاده می‌کنیم.

اعمالی که از سر غفلت است و ناهشیارانه است پس کجا قرار می‌گیرد؟

این‌ها را در ادامه بیان خواهیم کرد.

سوره مبارکه بقره شمول‌اش در رابطه با عمل خیلی خوب است. پس می‌تواند کار خوبی بشود.

ارائه دیگر (۲):

تعریف عمل از سوره مبارکه توحید:

عمل: تولیدی که باعث سیوریت شده و در نهایت به شکل کفو در می آید.

خیلی تعریف زیبا و خوبی است.

هر مخلوقی از جهت مخلوق بودنش کفو دارد. این تعریف، خدا را از عمل مبری دانسته است.

کفو شبیه مثل است. خود مثل نیست.

در قیامت انسان و عملش است. و این زوجیت پیدا می کند.

اگر کفو نباشد مجبور است صمد شود و بعد از آن مجبور است که احد باشد که نمی شود.

ممکن است کسی بگوید که عملی کفو نباشد، پس او صمد است پس او احد است. پس در ساحت الهی است.

براساس سوره و انتقاد آقای رجبعلی به این تعریف باید گفت که هر عملی ۳ حالت دارد، یا ولد است یا والد و یا

کفو است. این دقت بالایی دارد و تعریف را کامل می کند. این تعریف جدید می تواند کاربردی باشد.

این دست شما را باز می گذارد که اعمال را ۳ دسته کنید.

اول انتهای خطبه را می خوانیم (خطبه ی ۱۵۴ نهج البلاغه) و بعد برمی گردیم به اول آن:

«وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ص إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غَنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَمَا خَبَثَ سَقْيُهُ خَبَثَ غَرْسُهُ وَأَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ.»

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ!"

ممکن است خدا بنده ای را دوست داشته باشد اما عملش را نه. ممکن است عملی را دوست داشته باشد اما شاکله ی

آن را دوست نداشته باشد.

پس ما یک عبد، یک عمل و یک شاکله عمل داریم.

خود عمل، بدن و حدودی دارد.

بدن در واقع حدودی است که روح در آن جاری می‌شود.

اهمیت روایت در این است: معلوم می‌شود که عبد و عمل و بدن عمل از هم جدا می‌شوند و مورد حب و بغض خود قرار می‌دهد.

"وَ اعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ:"

هر عملی رویشی دارد و مثل یک بذر است. و هر رویشی هم احتیاج به آب دارد و آب‌ها هم مختلف است. مختلف یعنی می‌رود و می‌آید.

برخی آب‌ها وقتی جاری می‌شوند در بسترهای مختلف‌اند مثل در بستر شنی یا خاکی و ... است.

یعنی هر آبی وقتی در جایی جاری می‌شود، موادّ جریان را به خودش جلب می‌کند. یعنی مقام خلافت برای بستر را دارد یعنی وقتی در زمین آهکی می‌رود در خودش آهک دارد. مختلف گرفتن یعنی وضعش به این صورت است که این را می‌پذیرد و در بستر فسفر، جذب فسفر را به خودش می‌پذیرد.

آب مقام اختلاف و پذیرش خلافت دارد.

البته لازم نیست در روایت این مقدار دقیق شوید.

معنای اختلاف در قرآن هم همین است.

"فَمَا طَابَ سَقِيهِ طَابَ غَرْسُهُ"

هر عملی که آبش خوب باشد. محصولات و شاخ و برگش خوب می‌شود.

"وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ"

میوه‌اش هم شیرین می‌شود.

"ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبِثَ سَقِيئُهُ خَبِثَ غَرَسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ":

.... پس آن میوه‌اش تلخ می‌شود.

عمل چیزی است که از انسان خارج می‌شود و مولد یک رشدی می‌گردد. ممکن است این عمل به خود وجود فرد برگردد و ممکن است در جامعه پخش شود.

وضعیت عمل ناصالح هم نبات است، رویش دارد. کشجره خبیثه می‌شود.

در واقع آبشخور عمل مهم است. و این عمل امامت و جهت عمل است. در واقع هر انسانی یک فطرتی دارد و براساس فطرتش جریانی از حقایق را در خودش جاری می‌کند. بسترش اگر آلودگی داشته باشد، آب آلوده می‌شود و رشد کردنش خبیث می‌شود. و هر عملی بذری می‌شود و موجب رشد کردن در همان بستر می‌شود.

اول روایت:

«وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدُهُ دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا»

و چشم دل خردمند که پایان خود را می‌بیند و نشیب و فرود خویش را می‌بیند. رسول خدا(صل الله علیه و آله) که مردم را به دین خدا دعوت فرمود و نگهبان که امام است و آن دعوت را حفظ نمود.

پس دعوت دعوت کننده را بپذیرید و نگهبان، نگهبان باشید.

یک "قلب لیب" داریم؛ یعنی لب دارد و قدرت تجزیه و تحلیل دارد. وقتی قلب لیب نظر می کند، می تواند طول یک کار (آمد: غایت نگری) را ببیند. پس معلوم می شود که هر کاری یک آغاز و یک آمد و پایان دارد. عمل شروع و پایان و استمرار دارد. "ذَاعِ دَعَا وَ رَاعِ رَعَى" در عین حال یک داع دارد و یک راع، رسول و امام است.

وقتی هر انسانی در ساختار عملش از دعای و راعی تبعیت نکرد در دریاهاى فتنه ها و بدعت ها می افتد و کارش ذلیل کردن مومنین و همراه شدن با "ضالون المکذبون" می شود.

ما امروز همه اش بر روی موضوع امامت صحبت کردیم.

"نَحْنُ الشُّعَارُ": یعنی چسبیده ترین، یعنی ذات شده باشد. شعار لباسی است که انسان در نمی آورد.

"وَلَا تُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا"

هر کسی از غیر بابش وارد شد، اسمش دزد است.

"فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّقُوا فَلْيَصِدِّقْ رَائِدُ أَهْلَهُ وَ لِيُخْضِرْ عَقْلَهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أُنْبَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ. فَالْناظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ ناظِرٌ سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ باطنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ باطنُهُ وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ باطنُهُ"^۲

در واقع همه بحث این ها روی بحث "ناظر القلب البیب" است. یعنی کاری روی نظر قلبی قطعی باشد.

در واقع همه بحثی که قبلا مطرح شد این ها مقدمه اش بود که جریان عمل فهمیده شود.

نزدیک ترین واژه به "کلمه" عمل است. به خاطر این که کلمه بالاتر است. بنابراین عمل را به شجره تشبیه کرده اند.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات

^۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۱۶